

عقل و عقل‌گرایی در اندیشه شیعی *

چکیده

عقل یکی از مفاهیم محوری در اندیشه شیعی است، گرچه «عقل» در تفکر شیعی معنایی فراتر از عقل تجربی دارد، اما عقل - یعنی قوه فاهمه و مدرکه بشری - غیر از حس و شهود از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. عقل حجت شرعی و یکی از منابع استنباط احکام دینی است. بشر در مرحله دریافت و ادراک متون دینی به عقل نیاز دارد و قوام دین به عقل است. گرچه عقل نیز افراد را از وحی بی‌نیاز نمی‌کند. اصول اعتقاد مبتنی بر استدلال عقلی‌اند. حتی امور تعبدی دین نیز با عقل سلیم ناسازگاری ندارند. حکم قطعی عقل در همه زمینه‌ها مورد پذیرش بوده و قاعده ملازمه بین «عقل» و «شرع» از اصول معتبر شیعی است.

«اجتهاد» به کارگیری توانایی‌های عقل در فهم دین با استفاده از متون دینی است. اجتهاد صرف شنیدن یا خواندن گفته‌های شارع نیست، بلکه تدبیری است که فروع را از اصول و لوازم را از ملزومات استخراج می‌کند. پس دسته‌ای از بایدها و نبایدها و ارزش‌ها را عقل به طور مستقل می‌فهمد و دسته‌ای از احکام با ابزار عقل از متون شرعی فهمیده می‌شود. البته احکامی هم هستند که عقل بدون شرع راهی برای فهم آن‌ها ندارد. اما این‌گونه احکام نیز منافی عقل و عدل نیستند و پشتوانه عقلی دارند.

از جلوه‌های عقل‌گرایی تشیع، سنت قوی و مداوم فلسفی در حوزه‌های شیعی است که در کلام و عرفان نظری نیز تجلی یافته است. عقل‌گرایی به عنوان حلقه واسطه، اندیشه شیعی را در عرصه‌ها و علوم گوناگون همسان نموده و یک نظام فکری منسجمی ایجاد کرده است.

*. با حضور آقایان حجج اسلام والمسلمین دکتر محمدعلی شمالی، دکتر محمد فغانی اشکوری و دکتر محمد لگنهاوسن.

شیعه‌شناسی: مقصود از عقل، تعقل، عقلانیت و عقل‌گرایی چیست؟ این‌ها چه جایگاهی در تفکر شیعی دارند؟

دکتر فنائی: «عقل» در متون دینی معانی گوناگونی دارد، اما در این گفت‌وگو چون بحث ما لفظی نیست، به آن معانی کاری نداریم. گاهی عقل در مقابل جهل به کار می‌رود، گاهی در مقابل نفس و گاهی به معنای موجودی که مجرد محض است. اما این معانی مورد بحث ما نیستند. آنچه محل بحث است «رابطه عقلانیت با دین» است. مراد از «عقلانیت» در اینجا، یک معنا بیش نیست، هرچند لفظ «عقل» معانی گوناگونی دارد. معنای مورد نظر در این بحث همان Rationality است. «عقل» در اینجا یعنی: قوه فاهمه و مدرکه بشری که غیر از حس و غیر از شهود است. در این بحث، که سخن از نقش عقل در اعتقادات و احکام و سایر جنبه‌های دین است، فقط همین معنا از عقل مراد است. مراد از «عقل» در فلسفه و منطق همین است. بر این مبنای، اموری را که درک و تصدیق می‌کنیم یا بالذات بین هستند یا با استدلال مبین می‌شوند. عقلانیت پای‌بندی به تفکر استدلالی است. امور بدیهی را چون نیازی به استدلال ندارند، بدون استدلال می‌پذیریم و در امور نظری، تابع استدلال هستیم. این مقتضای عقلانیت است.

دکتر لگنهاوسن: تصور می‌کنم خوب است به این نکته هم توجه داشته باشیم که در متون دینی، قرآن و روایات، «تعقل» و یا «عقل» با معنای عام‌تری مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ یعنی وقتی قرآن می‌فرماید تعقل کنید یعنی تأمل کنید، نه اینکه صرفاً برهان بسازید؛ یعنی درک کنید که - مثلاً - برای کسی که مرتکب گناه می‌شود چه وضعیتی پیش می‌آید، باید با تمام وجودتان متوجه این معنا بشوید که چه بر سر گناهکار می‌آید؛ یعنی غفلت نکنید. به نظر بنده، عقل در متون دینی دربردارنده تمام این نکات است؛ یعنی هم شامل استدلال و برهان‌سازی است و هم تأمل و تفکر عمیق درباره امور و نیز بصیرت، همه در عقل پیدا می‌شوند.

دکتر شمالی: شاید بتوانیم این‌گونه بگوییم که ما گاهی عقل را به عنوان قوه‌ای^(۱) در انسان به کار می‌بریم که کارش شناخت مجهولات و رسیدن از مقدمات به نتایج است،

چه در مقام تصور و چه در مقام تصدیق. این همان چیزی است که در منطق و فلسفه مطرح می‌شود. اما گاهی منظور از عقل فقط آن قوه نیست؛ بخصوص وقتی در متون دینی و روایات تأمل می‌کنیم، می‌بینیم عقل معنای خاصی دارد. به هر انسانی که بتواند کلیات را درک کند عاقل نمی‌گویند، بلکه به کسی «عاقل» می‌گویند که از قوه درک و شعور خودش به نحو صحیح استفاده کند. به عبارت دیگر، «عاقل» کسی است که در پرتو نور عقل حرکت می‌کند. از این رو، در روایات - مثلاً در «کتاب العقل و الجهل» اصول کافی - به این نکات اشاره شده است. بنابراین، آنچه در معاویه بود عقل نبود، بلکه شیطنت بود. در واقع، عقل در صورتی وجود دارد که آن قوه فطری، که در انسان هست، بارور شود و طبق آن عمل گردد؛ مثلاً، کسی که ماشین دارد ولی پیاده راه می‌رود، به او «ماشین سوار» نمی‌گوییم؛ چون از ماشین خود استفاده نمی‌کند و پیاده راه می‌رود. به کسی هم که عقل دارد، ولی از هوا و هوسش پیروی می‌کند یا فکر و اندیشه نمی‌کند و تقلید می‌کند، در لسان روایات «عاقل» گفته نمی‌شود، گرچه به معنای لغوی می‌توان گفت: این فرد عاقل است. به همین دلیل، ما در روایات داریم که عقل همواره مطیع خداوند است، و خداوند وقتی عقل را آفرید، فرمود: جلو بیا، و عقل جلو آمد، بعد فرمود: عقب برو، و عقل عقب رفت.^(۲) یا مثلاً، خداوند فرمود: من بر اساس تو ثواب و عقاب می‌دهم.^(۳) معنای این سخن آن است که اگر درست از اندیشه خدادادی استفاده کنیم نتیجه‌اش این است که انسان خداپرست می‌شود و مطیع خدا می‌گردد؛ همان‌گونه درباره جهل عکس این معنا صادق است.

«جهل» در روایات، به معنای ندانستن نیست. «جهل» یعنی: عاقلانه رفتار نکردن. از این رو، اگر کسی معلوماتش زیاد هم باشد، ولی درست به آن‌ها عمل نکند، می‌گوییم «جاهل» است. امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمودند: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، عِلْمُهُ مَعَهُ لَمْ يَنْفَعَهُ»؛^(۴) چه بسا عالمی که جهلش او را از پای در آورده و علمی که با او بوده برایش سود نداشته است. بنابراین، جهل ندانستن نیست. پس این‌گونه می‌توان میان عقل لغوی و منطقی و فلسفی و عقلی، که در لسان روایات و متون دینی داریم، تفکیک قایل شد.

دکتر لگنهاوسن: نکته دیگری که ذکر آن لازم است اینکه به تفاوت عدل و عقل اشاره‌ای کنیم. خداوند در قرآن خود را با لفظ «عقل» نمی‌خواند. ما می‌گوییم: خداوند «عادل» است چرا؟ به نظر می‌رسد این به خاطر آن است که عقل همیشه امور را ناقص نشان می‌دهد، حقیقت را همان‌گونه که هست، نشان نمی‌دهد. هر که عقل دارد نمی‌تواند فوری و به طور مستقیم به حقیقت برسد. عقل وسیله یا قوه و ابزاری است که می‌توانیم با آن حقیقت را درک کنیم، ولی خداوند نیاز به این ابزار ندارد. ولی عدل مانند آن نیست. اما در مورد «علم» - مثلاً - می‌گوییم: خدا عالم است.

دکتر شمالی: معمولاً عقل در ارتباط با علوم حصولی به کار می‌رود، دست کم در اصطلاح منطقی و فلسفی‌اش.

دکتر فنائی: در تعقل، انسان با فعالیت و حرکت ذهنی به فهمی می‌رسد.

دکتر لگنهاوسن: حتی اگر «عقل» را به معنای «بصیرت» هم بگیریم، این بصیرت نیست که کسی فقط نگاه کند و چیزی به ذهنش برسد، بلکه برای آن نوعی پرورش لازم است. تعقلی که ما باید با مطالعه آثار تمدن‌های گذشته بکنیم، کار می‌خواهد؛ یعنی حتی اگر برهان‌سازی هم نباشد، باز صرفاً علم حضوری نیست، یک فعالیت ذهنی است.

دکتر شمالی: البته باید در این باره بحث کنیم که آیا این لازمه‌اش است یا اینکه غالباً این طور است؛ مثلاً، آیا عقلی هم که در پیامبر است این‌گونه است یا نه؟

دکتر لگنهاوسن: البته ما می‌گوییم: پیغمبر ﷺ به عنوان یک انسان، فضیلت‌های اخلاقی و شناختی را در حد اکثر دارا بود. بنابراین، لازم نبود به زحمت بیفتد. در روایات هم به نکته‌های عجیبی اشاره شده است که ائمه اطهار علیهم‌السلام چگونه به برخی امور معرفت پیدا می‌کردند؛ مثلاً، گفته شده است: به ستونی از زمرد و یا چیزی مثل آن نگاه می‌کردند و هر چیزی را که می‌خواستند بدانند، می‌فهمیدند. این به چه معناست؟ آیا می‌توان گفت: آن‌ها از عقل خود استفاده نمی‌کردند؟ در پاسخ به این سؤال، باید گفت: اگر کسی عقل را به روش برهانی صرف به کار برد، چنین است. ولی با این معنا، عقل شامل درک شهودی هم می‌شود. آن‌ها به قول مولوی، از «عقل کلی» استفاده می‌کردند، نه جزئی.

دکتر شمالی: یعنی آنجا بیشتر درک بی‌واسطه است، درک شهودی؛ مثل نوعی علم حضوری.

دکتر لگنهاوسن: بله، درک شهودی.

دکتر شمالی: ولی این هم هست که آن‌ها عقل داشتند و حتی در حدیث هست که خداوند هیچ پیغمبری را برنگزید، مگر اینکه عقلش کامل بود و از همه ائمت خود عقلش بیشتر بود.

دکتر لگنهاوسن: پس اگر هر چیزی را پیامبر با علم حضوری می‌دانست، چه نیازی به عقل داشت؟ می‌توانست عقل را کاملاً کنار بگذارد؛ چون به همه امور بی‌واسطه اشراف داشت.

دکتر شمالی: بالفعل لازم نیست علم داشته باشد؛ یعنی اگر بخواهد بداند، با اختیار خودش است. به همین دلیل، خیلی وقت‌ها می‌تواند چیزهایی را نداند؛ همان‌گونه در روایت آمده است که امام صادق علیه السلام در خانه دنبال کتیب خود می‌گشتند و می‌گفتند: کجایند آن‌ها که فکر می‌کنند ما علم غیب داریم. چند تن از اصحاب نزدیک به حضرت عرض کردند: ما تصورمان این است که شما می‌دانید و علم غیب دارید. حضرت فرمودند: بله، درست است، ما علم غیب داریم و علم کتاب کلش نزد ماست. ^(۵) منتها حضرت می‌خواستند غلو را رد کنند؛ یعنی علم غیبشان این‌طور نیست که بالفعل همیشه باشد؛ مثل خدا نیست، بلکه اختیاری است؛ اگر بخواهند می‌فهمند، اگر نخواهند نمی‌دانند.

دکتر فنائی: شاید لازمه‌اش این باشد که امام به نحوی با عالم غیب اتصال و ارتباط پیدا کنند؛ مثلاً، از طریق نیایش، مناجات یا یک حالت روحی و معنوی ویژه.

دکتر لگنهاوسن: پس می‌توانیم بگوییم که آن‌ها به علوم غیبی و جز آن به علم حضوری دست‌رسی داشتند، همچنین می‌توانستند با تعقل به نتیجه برسند. یک تفاوت دیگر در این است که ما باید تعقل خود را پرورش بدهیم، باید منطق بیاموزیم؛ حتی برای چیزهای تأملی، باید امتحان کنیم، شکست بخوریم، دوباره سعی کنیم و اصلاح کنیم. ولی برای آن‌ها این‌طور نبود.

دکتر شمالی: چیز جالبی که گاهی نقل می‌شود ملاقات میان بوعلی سینا و ابوسعید ابوالخیر است که می‌گویند: بعد از این ملاقات، از ابوسعید درباره بوعلی سینا پرسیدند، گفت: آنچه را من می‌بینم، او با عصای خردش کورکورانه به آن می‌رسد. شاید این موضوع هم واقعی نباشد، ولی خیلی معنا دارد. به هر تقدیر، آیات و روایات فراوانی درباره عقل داریم، بخصوص روایت جالبی که در *اصول کافی* و در *تحف العقول* امام کاظم علیه السلام به هشام فرمودند. کتابی هم اخیراً به چاپ رسیده به نام *آئین عقل‌ورزی* که در آن، درباره این حدیث بحث کرده است. جالب است که تأکید فراوانی بر عقل و علم دارد و نکات مهمی را مطرح می‌کند؛ مثلاً، اینکه عقل حجت است، یا اینکه خداوند در قرآن بعضی از نشانه‌ها را مطرح می‌کند و می‌فرماید: از این نشانه‌ها فقط اهل علم می‌توانند استفاده کنند: ﴿وَمَا يَعْهَلُهَا إِلَى الْعَالَمُونَ﴾ (عنکبوت: ۴۳) یعنی: عقل هم نیاز به علم و مقدمات دارد. یا مثلاً، خداوند از «کثرت» مذمت کرده است؛ چون بعضی‌ها می‌گویند: هر چه اکثریت بگویند درست است. ولی اقلیت و اکثریت را نمی‌توانیم ملاک حقیقت قرار دهیم. ممکن است در مقام عمل، بعضی جاها از حرف اکثریت پی‌روی کنیم، ولی این ثابت نمی‌کند که حق با آن‌ها باشد. بحث‌های متعددی در این روایت مطرح شده‌اند. **دکتر لگنهاوسن:** اگر بخواهیم - همچنان‌که آقای دکتر فنائی فرمودند - درباره عقلانیت با نمای امروزین و تشیع بحث کنیم، باید به این نکته هم توجه داشته باشیم که در همه آیات و روایات، وقتی درباره عقل توصیه می‌شود، عقل به معنای امروزی نیست، ضد آن هم نیست، ولی با آن تفاوت دارد.

دکتر فنائی: «پای‌بندی به عقلانیت» یعنی اینکه انسان اعتقادی داشته باشد که قابل دفاع عقلانی باشد؛ شناخت صحیح و مطابق با واقع داشته باشد و بتواند آن را برای دیگران نیز تبیین کند.

دکتر لگنهاوسن: یعنی توصیه‌هایی که در دین پیدا می‌کنیم مضمون‌شان این نیست که شما با همان روش منطقی و فلسفی از اعتقاداتتان دفاع کنید و همه اعتقادات شما باید با روش منطقی و فلسفی قابل دفاع باشند. ما نمی‌توانیم از این روایات و تعبیرها این‌گونه استنتاج

کنیم که چون آن‌ها دربارهٔ عقل به معنای عام بحث می‌کردند، پس منظور همان است. شما می‌خواهید بگویید یک امر و دستور دیگری داریم که بر اساس آن باید از منطق و روش عقلی به معنای خاص استفاده کنیم؟ این از کجا آمده؟

دکتر فنائی: معنای «عقل»، که در فلسفه و منطق رایج است، با تعقلی که قرآن به آن توصیه می‌کند، متفاوت نیست. اهل منطق همین تفکر و تعقل را مطالعه کرده و برای آن اصولی به دست آورده‌اند که ذهن انسان به طور طبیعی آن‌ها را رعایت می‌کند. تشکیل موضوع و محمول و صغرا و کبرا و قیاس و استدلال از ذاتیات تفکر است. البته لازم نیست همیشه شخص به اصول منطقی و این اصطلاحات توجه داشته باشد، اما تفکر و تعقل بالذات منطقی است. عملیات ذهنی به طور فطری و ارتکازی و با سرعت انجام می‌گیرند. تفکر چیزی جز تشکیل قضایا و قیاسات و استنتاج و درک ملازمات و مقدمات و نتایج نیست. در هر عرصه‌ای چنین است؛ از جمله در تفکر دینی. توصیهٔ قرآن به تفکر و تعقل، اعمال همین روش‌ها در حوزهٔ الهیات و معارف دین است.

دکتر لگنهاوسن: بنده فکر می‌کنم که طور دیگری است. به نظر من، دربارهٔ چیزهایی که در دین هستند، تفسیر منطقی وجود دارد. اگر ما قبول می‌کنیم آنچه که در روایات و آیات آمده قابل بصیرت و حکمت است و آنچه اصلاً قابل فرمول‌بندی نیست و نمی‌توانیم آن را در قالب صغرا و کبرا بریزیم در آن نیامده است، در این صورت، وقتی گفته می‌شود: «تعقل کنید»، منظور اصلاً این نیست که به طور آگاهانه یا به طور ضمنی همه چیز را در شکل برهان بریزیم. نه، یعنی: تأمل کنید تا امور برای شما روشن شوند.

دکتر فنائی: «تأمل کنید» یعنی چه؟ یعنی اینکه از چیزی به لوازمش پی ببرید یا به ملزوماتش برسید.

دکتر لگنهاوسن: نه یعنی، ارزش‌یابی کنید که چه چیزی مهم‌تر است و چه چیزی از اهمیت کمتری برخوردار است.

دکتر فنائی: با عملیات ذهنی این کار را می‌کنیم؟

دکتر لگنهاوسن: بله، با عملیات ذهنی؛ این را انکار نمی‌کنم. بنده می‌خواهم بگویم که

درک این ارزش‌ها را نسبت به همدیگر بدون استفاده از فرمول و قضایای خاص صورت می‌دهیم. منطق خاصی در آن‌ها نیست، فقط به آن‌ها توجه داریم و می‌فهمیم. «فهم» چیزی نیست که بتوان آن را در قالب چند فرمول ریخت.

دکتر فنائی: ما چند جور شناخت داریم: شهود عرفانی، معرفت نقلی و معرفت عقلی. عقل که در قرآن می‌گویند، یا نقلی است - که نیست - یا شهودی است - که ممکن است در برخی از موارد شهودی باشد. پس اگر نقلی و شهودی نیست؛ یعنی کار عقلی است.

دکتر لگنهاوسن: من فکر می‌کنم. غیر از این‌ها چیز دیگری هم هست؛ مثلاً، وقتی قاضی خوب می‌تواند قضاوت کند نه به خاطر آن است که فقط قانون می‌داند؛ مثل داستان ادعای دو مادر درباره یک کودک که قضاوت آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می‌دهند. امیرالمؤمنین علیه السلام راه حلی پیدا می‌کند و چیزی به ذهنش می‌رسد که می‌تواند موقعیت را بسنجد و موضوع را به گونه‌ای با تعقل کشف کند، ولی «تعقل» نه با معنای برهان‌سازی یا چیزی نظیر آن و نه با معنای نقلی و نه شهودی.

دکتر فنائی: به نظر من، چنین قاضی‌ای در اینجا عقلش قوی‌تر است. او مقدماتی را می‌بیند که ما نمی‌بینیم. «قوة حدس» همین است.

دکتر شمالی: منظور ایشان این است که ممکن است ما همیشه درصدد بیان و اثبات نباشیم؛ مثلاً، من درباره ذکر می‌مانند «الله اکبر» تفکر می‌کنم، چیزی را نمی‌خواهم ثابت کنم، ولی می‌خواهم همان را مورد مذاقه قرار دهم تا شاید به عمق بیشتری برسم، یا اینکه خود این فکر کردن باعث شود که آن معنا در وجود من رسوخ کند. اینجا لازم نیست من چیزی را اثبات کنم. این کار هم با همین عقل است.

دکتر فنائی: آن بحث دیگری است. انسان با ذکر، چیزی را تکرار می‌کند تا در وجودش راسخ شود؛ این علم جدیدی نیست.

دکتر شمالی: بله، وقتی تفکر می‌کنیم لازم نیست حتماً چیزی را ثابت کنیم. گاهی درباره چیزی که می‌دانیم تفکر می‌کنیم.

دکتر فنائی: دستاورد این تفکر چیست؟ دانش بیشتر.

دکتر شمالی: نه، گاهی دانش بیشتر نیست، گاهی باعث می شود که آنچه می دانستیم در آن راسخ تر شویم یا آن در وجود ما بیشتر نفوذ کند.

دکتر فنائی: «تفکر» یعنی: سیر از معلوم به مجهول. گاهی مجهول تصویری داریم که با تحلیل و ترکیب و تعریف به آن می رسیم و گاه مجهول تصدیقی که از راه استدلال به آن می رسیم. البته استدلال صور گوناگونی دارد. گاه بسیار ساده و گاهی بسیار پیچیده است. گاهی آگاهانه است و گاهی ناآگاهانه. تفکر گاهی توجه یافتن، یادآوری و بیرون آمدن از غفلت است. تفکر و تأمل در قرآن، گاهی جنبه تربیتی و عملی دارد؛ یعنی با تفکر و اندیشیدن درباره امور و نتایج اعمال، به تهذیب نفس و تربیت اخلاقی و عملی خود می پردازیم؛ یعنی از تفکر و تعقل استفاده تربیتی و اخلاقی می کنیم. همه این ها درستند، اما وقتی درباره رابطه عقلانیت و دین بحث می کنیم، بیشتر توجه ما به نسبت تعالیم دینی با یافته های عقلی است.

دکتر لگنهاوسن: به نظر من، ما باید از این خطر بر حذر باشیم که سعی کنیم همه انواع تفکر را در چارچوب منطق بریزیم؛ یعنی در جواب این پرسش که «تعقل به معنای امروزی چیست»، بگوییم: همان کار علمی است که در علوم طبیعی و منطق می کنند و بگوییم: تعقل این است و ما می خواهیم درباره ارتباط دین و تعقل یا دین و عقل بحث کنیم و می خواهیم این چیزها را مقایسه کنیم. به نظر من، اگر بخواهیم این طور فکر کنیم، بسیاری از چیزها را از دست می دهیم.

شیعه شناسی: لطفاً درباره کارکردهای عقل توضیح دهید.

دکتر شمالی: «کارکردهای عقل» یعنی: زمینه هایی که عقل در آن ها برای ما راهگشاست. در ارتباط با مسائل دینی، یک قدم این است که ما اصلاً اگر عقل نباشد به چه دلیلی باید دنبال دین برویم. آسمان و زمین و خودمان و همه را می بینیم، ولی برای چه باید برویم تحقیق کنیم که آیا خدایی هست؟ منشأ من چه بوده است؟ آینده من چه خواهد بود؟ عقل است که ما را تحریک می کند برویم و درباره این امور تأمل کنیم و وضعیت خودمان

در این جهان و مبدأ و منتهای خودمان را بشناسیم؛ آن‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (آل عمران: ۱۹) اینکه درباره خلقت آسمان و زمین فکر می‌کنند، نتیجه‌اش این است که می‌فهمند چه غرضی در کار بوده، خالق هست و... غیر از این، اصل دعوت به تحقیق و مطالعه در علم کلام، از باب وجوب شکر و یا وجوب دفع ضرر محتمل آن مطرح شده، یا اینکه اصلاً خود انسان دلش می‌خواهد حقیقت را بفهمد و کنجکاو می‌کند. غیر از این شاید محورهای دیگری را هم بتوانیم به عنوان حوزه‌هایی که در آن‌ها عقل زیاد تأثیر می‌گذارد و ما را هدایت می‌کنند، ذکر کنیم. یک بحث هم راجع به بررسی ادعاهای پیغمبران است؛ پیغمبری که آمده، از کجا معلوم که راست می‌گوید؟ از کجا معلوم از طرف خداست؟ اصلاً از کجا معلوم که خدایی وجود دارد؟ این، بخصوص نزد علمای شیعه، همیشه مطرح بوده است که انسان باید اصول اعتقادی را با دلیل بپذیرد و باید یقین داشته باشد، یقین او هم باید با استدلال باشد؛ یعنی استدلالی متناسب با خودش. البته لازم نیست همه با برهان «صدیقین» به یقین برسند، ولی باید بتوانند از عقیده خودشان دفاع کنند. اینکه کسی بگوید: چون پدر و مادر من مسلمان بوده‌اند من هم مسلمانم، کفایت نمی‌کند. این یک محور بحث است.

دکتر فنائی: ما مدعی هستیم که به وجوه گوناگون، اعتقاد اسلامی عقلانی است: اولاً، اصول و مبانی اعتقادات قابل استدلال عقلی می‌باشند. نه تنها قابل استدلالند، بلکه در مورد انسان‌های متعارف، این امر ضروری به نظر می‌رسد. ما وجود خدا و صفاتش را با استدلال اثبات می‌کنیم. پیدایش علم کلام و الهیات نتیجه همین گرایش استدلالی و عقلی است. ثانیاً، تعالیم این دین با هم سازگارند؛ یعنی بین آن‌ها تناقض درونی و ناسازگاری وجود ندارد، و این از شرایط عقلانیت است.

بخش‌هایی از دین تعبدی‌اند؛ یعنی با تکیه بر اعتقاد به خدا و حکمت و عدالتش و با اعتقاد به نبوت و وحی، این تعالیم را می‌پذیریم. این تعبد مبتنی بر تعقل است و منافاتی با عقلانیت ندارد. تعبد همیشه با تعقل ناسازگار نیست، بلکه گاهی تعبد عقلانی است.

برخی از معارف را منحصرأ از وحی می‌گیریم و عقل ما به آن‌ها راه ندارد؛ مانند تکالیف عبادی یا احوال قبر و قیامت - و اساساً باید چنین باشد. اگر همه چیز را بتوانیم با عقل خود به دست آوریم، نیازی به دین نخواهیم داشت. دین حاوی تعالیمی است که عقل به تنهایی توان درک آن‌ها را ندارد. اما آن تعالیم نیز با عقل ناسازگار نیستند و با حقایق اثبات شده عقلی در تناقض نمی‌باشند.

دکتر شمالی: پس این‌طور خلاصه می‌کنیم:

اول. عقل ما را به تحقیق و تفکر درباره دین دعوت می‌کند.

دوم. اصل دین را باید با عقل اثبات کنیم؛ نمی‌توانیم آن را با وحی و متون مقدّس

اثبات کنیم؛ چون دور پیش می‌آید.

سوم. آنچه را هم در متون مقدّس بیان شده یا از طریق وحی به ما رسیده است، باید با عقل درک کنیم. اگر کسی عقلش را به کار نگیرد، درست نمی‌فهمد، وگرنه آیاتی مثل آیه ﴿وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ أَلِيٌّ رِبُّهَا نَظَرَةٌ﴾ (قیامه: ۲۲ و ۲۳) را دلیل بر امکان رؤیت خدا با چشم فیزیکی می‌داند.

چهارم. در هیچ جای دین، حتی آنجا که با وحی می‌فهمیم، چیزی ضد عقل نداریم. پنجم. در هر جای دین، اگر عقل قضاوت قطعی داشته باشد ما می‌پذیریم، چه در اعتقادات، چه در اخلاق و چه در فقه. اگر جایی برای کسی حکم قطعی عقل ثابت شد، آن را می‌پذیریم. قاعده ملازمه که «كَلِمًا حَكَمَ بِهَ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهَ الشَّرْعُ وَ كَلِمًا حَكَمَ بِهَ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهَ الْعَقْلُ» هم خیلی مهم است؛ یعنی ما یک چک سفید امضا به عقل می‌دهیم که هر جا ثابت شد واقعاً چیزی حکم عقل است، آن را می‌پذیریم؛ لازم هم نیست اصلاً دنبال این بگردیم که آیا آیه‌ای یا روایتی خلاف آن داریم یا نه.

دکتر لگنهاوسن: این یک نکته ویژه‌ای است در این مذهب. بعضی از پروتستان‌ها می‌گویند: اگر ما بگوییم عقل چیزی ضد دین می‌گوید، نشان‌دهنده آن است که عقل ناقص است. اگر ما در سنت خودمان چیزی داریم که عاقلانه نیست، یعنی: عاقلانه بودن اشکال دارد.

دکتر فنائی: در بحث «تعارض ادله» در اصول فقه، می‌گوییم: هیچ دلیل قطعی عقلی که منافی دلیل قطعی شرعی باشد، نداریم. اما اگر در موردی، دلیل عقلی قطعی با ظاهر دلیل شرعی - هرچند آیه‌ای از قرآن - ناسازگار باشد، تقدم با دلیل عقلی است. ظاهر قرآن را هم تأویل می‌کنیم. از این‌رو، علمای شیعه برخلاف برخی از ظاهریه، به خاطر نقشی که برای عقل قایلند و جمود بر الفاظ ندارند، به دام تشبیه نیفتاده‌اند؛ چون عقل می‌گوید: خدا جسم نیست، پس هیچ‌یک از لوازم جسمیت را ندارد. پس الفاظی را که بر امور جسمانی دلالت دارند نباید بر معانی ظاهری آن‌ها حمل نمود.

دکتر شمالی: جالب این است که تمام این مسائل راجع به عقل گفته می‌شود، بدون اینکه از توجه به وحی و تعبد کم شود. اما خیلی وقت‌ها عقل‌گرایی حالتی پیدا می‌کند که - مثل معتزله - افراطی می‌شود؛ یعنی برای هر چیزی دنبال یک تبیین عقلی می‌گردند و اگر به آن نرسیدند اصلاً نمی‌پذیرند. ولی ما این‌طور هم نیستیم؛ یعنی نمی‌گوییم که باید حتماً چیزی را تبیین عقلی کنیم تا بپذیریم؛ می‌گوییم: هر چیزی باید با عقل سازگار باشد، ولی لازم نیست ما هر چیزی را بتوانیم با عقلمان تبیین کنیم. این همان موازنه‌ای است که باید به آن توجه شود.

در حوزه مسائل اخلاقی هم این هم بخشی از دین است که کلیاتی را که گفتیم بر آن حاکم است، منتها به‌طور مشخص، در بحث «حسن و قبح عقلی»، علمای شیعه یکی از استدلال‌های جالبی که دارند این است که می‌گویند: اگر کسی حسن و قبح عقلی را نپذیرد، اصلاً حسن و قبح شرعی هم منتفی می‌شود؛ چون اصلاً شرع ثابت نمی‌شود. اگر احتمال بدهید که خدا ممکن است دروغ بگوید - نعوذ بالله - یا گناه کند، پس چه اشکال دارد که خدا به پیغمبر دروغین هم کمک کند و او معجزه هم بیاورد و ما را گمراه کند؟ به همین دلیل، می‌گویند: اگر حسن و قبح عقلی را منکر شویم، اصلاً حسن و قبح شرعی هم منتفی می‌شوند. این هم یک بحث ریشه‌ای و زیربنایی است.

یک بحث این است که عقل ما می‌تواند درک کند که مصادیق حسن و قبح چه هستند؛ یک بحث دیگر این است که در عالم واقع، بین حسن و قبح با همدیگر اختلاف است؛

حسن و قبح ذاتی با حسن و قبح یکی نیستند و ما در مقام کشف، قایل به حسن و قبح عقلی هستیم؛ یعنی چون حسن و قبح افعال ذاتی هستند، می‌توانند عقلی باشند. اگر ذاتاً آن‌ها با هم فرق نداشتند نمی‌توانستند عقلی باشند. بنابراین، فرق است بین امانت‌داری و خیانت، و این فرق را ما با عقل می‌توانیم - فی‌الجمله - کشف کنیم. البته بعضی موارد هم ممکن است عقل نیاز به هدایت داشته باشد.

شیعه‌شناسی: لطفاً کاربرد عقل را در حوزه اخلاق توضیح دهید.

دکتر لگنهاوسن: وقتی بین وظایف اخلاقی تعارض است، باید برای سنجیدن اهم و مهم از عقل استفاده کنیم.

دکتر فنائی: در مباحث حکمت عملی هم جایگاه عقل وال است. در اینجا نیز از «عقل عملی» در کنار «عقل نظری» سخن به میان می‌آید. سخن از دو عقل نیست، بلکه سخن از دو حیطه از ادراکات عقلی است. در مسائل عملی نیز ما یک سلسله مدرکات بدیهی عقلی داریم و به همین دلیل، متکلمان شیعه به حسن و قبح ذاتی و عقلی قایلند؛ یعنی هم حسن و قبح امور ذاتی می‌باشند و اعتباری صرف نیستند و هم عقل می‌تواند اصول آن‌ها را درک نماید. مانند حسن عدل و قبح ظلم، یا حتی قبح سرقت و قتل بی‌گناه و کذب مفسده‌زا و حسن احسان و صدق و امانت‌داری. این مدرکات فطری، وجدانی و عقلی از نظر دین نیز معتبر و دارای حجیت می‌باشند. احکام دین با این مدرکات عقل عملی نیز سازگارند و نه تنها تعارضی در اینجا نیست، بلکه دین مؤید عقل می‌باشد.

دکتر شمالی: در حوزه فقه و حقوق، در میان مذاهب اسلامی، همه «کتاب» و «سنت» را قبول دارند، ولی در غیر این دو، اختلاف نظر است؛ بعضی از مذاهب اهل سنت «قیاس» را معتبر می‌دانند؛ مثلاً، آن‌ها که خیلی - به اصطلاح - عقلگرا هستند، به کاربرد حداکثری قیاس قایلند، در حالی که قیاس، عقلی نیست. بعضی هم «استحسان» و بعضی «مصلح مرسله» را معتبر می‌دانند. ولی شیعه بر «عقل» تکیه می‌کند و می‌گوید: هرگاه در حوزه فقه، ما قضاوت قطعی عقلی داشتیم، برای ما حجت است، چه به شکل کاملاً عقلی

باشد؛ یعنی تمام مقدمات استدلال عقلی باشند که از آن به «مستقلات عقلی» نام می‌برند؛ اینکه مثلاً، زدن بچه، که معصوم است، ظلم به شمار می‌آید و ظلم هم قبیح است و حرام، پس این کار نباید انجام شود. در اینجا ما لازم نیست از مقدمه شرعی استفاده کنیم. گاهی نیز به شکل غیرمستقلات عقلی است؛ یعنی یک مقدمه‌اش از عقل است و یک مقدمه‌اش از شرع است؛ مثل اینکه ما از شرع می‌فهمیم که حج واجب است، بعد می‌گوییم: برای رفتن به حج رواید لازم است. پس تهیه رواید واجب است. در اینجا، عقل به دوگونه می‌تواند حکم شرعی را کشف کند: یکی از راه استنتاج لوازم احکام شرعی و دیگری از راه احراز ملاکات و مناطات احکام. تأمل و تفکر درباره لوازم احکام شرعی، مانند اینکه اگر شما قایل به این شدید که فلان چیز واجب است، مقدمه‌اش نیز واجب می‌شود یا ضدش حرام می‌شود. یا در ترتب، اگر چیزی واجب شد و به عنوان امری که مهم است، اگر شما آن را انجام ندهید مرتکب حرام شده‌اید، آیا چیزی که در مقام بعدی است، مأمور به است یا اینکه اصلاً مورد تکلیف نیست؟ فرض کنید باید نماز بخوانید، مسجد را هم باید تطهیر کنید. در اینجا، تطهیر مسجد مقدم است. حال اگر مسجد را تطهیر نکردید و نماز خواندید، آیا این نماز امر داشته است یا خیر؟ این‌ها جزو لوازم عقلی احکام هستند. بسیاری از این‌ها بحث‌هایی هستند که فقط با عقل قابل بررسی‌اند یا جزو ملاکات احکام هستند؛ چون در فقه شیعه معتقدیم که احکام تابع مصالح و مفاسد واقعی‌اند و اگر بتوانیم در جایی به ملاک و مناط قطعی حکم دسترسی پیدا کنیم، بنابراین، می‌توانیم با عقلمان آن حکم را توسعه دهیم یا تضییق کنیم؛ مثلاً، اگر فهمیدیم سیگار کشیدن ضرر قابل توجهی دارد، اگرچه هیچ روایتی هم در این‌باره نداشته باشیم، می‌گوییم: به همان دلیل که چیزهای دیگری هم که ضرر داشته‌اند حرام شده‌اند، پس این کار هم حرام است. یا مثلاً، علت حرمت خمر چیست؟ حال اگر همین علت در چیز دیگری به صورت قطعی - نه به شکل ظن و گمان و شباهت و امثال این‌ها - ثابت شد، می‌توانیم از عقل استفاده نماییم و حرمت آن را هم تعیین کنیم. البته ممکن است موارد دیگری هم باشند، ولی به طور مشخص، این دو مورد در فقه مهم هستند.

دکتر لگنهاوسن: بحث بین اخباریان و اصولیان همه‌اش دربارهٔ نقش عقل است. دکتر شمالی: جالب این است که اولاً، اخباریان اقلیتی محدود بودند. ثانیاً، حتی اخباریان هم ضد عقل نبودند؛ اخباریان مانند بعضی از اهل ظاهر یا حشویه نبودند، منتها می‌گفتند: عقل در بحث‌های فقهی یا در فهم متون محدودیت دارد، وگرنه خود آن‌ها می‌گفتند که دین را باید با خود عقل اثبات کنیم.

دکتر فنائی: اخباریان هم به‌طور کلی منکر عقل نبودند. خود استرآبادی برای دفاع از نظریه‌اش، ادلهٔ عقلی اقامه می‌کند. در نسبت بین عقل و دین، باید توجه نمود که عقل دو نقش دارد: یکی به عنوان ابزار و دیگری به عنوان منبع. عقل برخی از حقایق را مستقل از دین می‌فهمد که از نظر دین نیز معتبرند. علاوه بر این، عقل ابزاری است برای فهم دین. هم حقایقی را از عقل می‌فهمیم، هم متون و تعالیم دینی را با استفاده از عقل درمی‌یابیم. در معارف دینی، بر هر دو نقش عقل تأکید شده است، هم به مطالعهٔ واقعیات عالم و تفکر در آسمان و زمین و خلقت ترغیب شده و هم به تدبّر در قرآن. «اجتهاد» به کارگیری توانایی‌های عقل در فهم از دین با استفاده از متون دینی است. اجتهاد صرف شنیدن یا خواندن گفته‌های شارع نیست، بلکه تأمل و تدبّری است که ما را به فهم آنچه شارع به‌طور صریح نگفته یا اگر گفته به ما نرسیده است، می‌رساند؛ فروع را از اصول و لوازم را از ملزومات استخراج می‌کنیم. مبنای بسیاری از احکام عقل است. وجوب مقدمهٔ واجب، محال بودن یا قبیح بودن تکلیف مالایطاق و بسیاری از کلیاتی که در اجتهاد به کار گرفته می‌شوند، عقلی محض می‌باشند.

پس دسته‌ای از باید و نبایدها و ارزش‌ها را عقل به‌طور مستقل می‌فهمد. حتی اگر شارع هم آن‌ها را بیان نکند، ما ملتزم به آن احکام هستیم. در فهم آن بخش‌هایی هم که شارع بیان نموده، ما محتاج عقل می‌باشیم. احکامی هم هستند که البته عقل بدون شرع راهی برای فهم آن‌ها ندارد. از این‌رو، عقل‌گرایی افراطی مورد قبول نیست. اما این‌گونه احکام نیز منافی عقل و عدل و انصاف نمی‌باشند به همین دلیل، عسر و حرج و ضرر در شرع وجود ندارد.

دکتر فنائی: بعضی‌ها گاهی عقل را در معنای دیگری به کار می‌برند که چیزی نزدیک به تمایلات، پسند و ناپسند و مُد و فرهنگ زمانه است. به این معنا، می‌گویند: فلان حکم با عقل ما جور در نمی‌آید. از این‌رو، در بسیاری از احکام به این طریق تشکیک می‌کنند. باید دانست که این سخنی بی‌پایه است. تعالیم دینی تابع هوس‌ها و تمایلات و مُد زمانه و پسند و ناپسند ما نیستند. عقلی که از آن سخن می‌گویند نه عقل نظری است و نه عقل عملی، اصلاً عقل نیست. این‌گونه گرایش‌ها نسبی و تابع فرهنگ زمانه‌اند و در نتیجه، از زمانی به زمان دیگر و از فرهنگی به فرهنگی دیگر متغیّرند. این نوع برداشت‌ها هیچ حجّیتی ندارند و نمی‌توانند ملاکی برای استنباط یا فهم دینی باشند.

دکتر لگنهاوسن: خطر عقل‌گرایی این است که می‌گوید هر چیزی قابل قبول و یا مورد پسند باشد عقلانی است؛ یعنی عقل آن را گفته. همین که گاهی می‌شنویم احکام دین - مثلاً - درباره‌ی زن و مرد که باید جدا باشند، اصلاً عقلانی نیست.

دکتر شمالی: حتی میان احکام عقلی و عقلایی باید فرق گذاشت؛ مثلاً، چیزی ممکن است عقلایی باشد، ولی قابل قبول نباشد، منتها اگر در موردی منعی نیامده باشد، مانعی ندارد که آن را قبول کنیم. ولی به هر حال، این غیر از حکم عقلی است. تازه ما در خیلی جاها از بنای عقلا استفاده می‌کنیم، ولی بنای عقلا برای ما - فی نفسه - حجت نیست؛ چون عقلا خیلی وقت‌ها کاری که انجام می‌دهند به خاطر حکم عقل نیست.

دکتر لگنهاوسن: به خاطر چیزی است که بین ما انسان‌ها در این شرایط مشترک است.

شیعه‌شناسی: لطفاً مواردی از تأثیرها و جلوه‌های عقل‌گرایی در فرهنگ شیعی را ذکر کنید.

دکتر شمالی: برای مثال، یکی از ثمرات این مسئله آن بوده است که ما در مکتب تشیّع، گرایش‌های ظاهری و کسانی را که فقط به ظواهر الفاظ توجه می‌کنند و بر سر بعضی از چیزهای سطحی جمود دارند، کمتر می‌بینیم. ممکن است شیعه اشتباه کند، ولی به‌طور کلی، وقتی کار او را با دیگران مقایسه کنیم می‌بینیم کمتر در کارهای او ظاهرگرایی به

چشم می خورد. یکی از نمونه‌هایی که گفته شده است و حتی من خودم دیدم که غیرشیعه، اعم از مسلمانان اهل سنت یا غیرمسلمان‌ها، می‌گفتند: توجه به علوم عقلی است؛ مثلاً، آقای یان ریچارد فرانسوی کتابی راجع به شیعه دارد. ایشان در آنجا این مطلب را به عنوان یک شاخصه مطرح می‌کند که سنت فلسفی امروز هم در حوزه‌های شیعی بسیار قوی است و این همیشه ادامه پیدا کرده و هیچ وقت تعطیل نشده است. البته در میان خود شیعه هم بودند کسانی که با فلسفه مخالفت می‌کردند، ولی البته این‌ها با عقل مخالف نبودند. همیشه این سنت بوده است و بخصوص اکنون شاید بتوان گفت: یکی از نقاط شکوفایی تاریخ فلسفه است. احمد امین مصری در کتابش این مسئله را ذکر می‌کند. حتی گاهی بعضی از شرح حال‌نویسان، که زندگی‌نامه افراد را می‌نویسند و برای ما مشخص نبوده که آن شخص شیعه است یا سنی، می‌گویند: چون به فلسفه‌گراییش داشته، به احتمال زیاد شیعه بوده است.

در سال ۱۳۷۶ یا ۱۳۷۷ در منچستر، با یک کشیش بحثی داشتیم؛ با مرکز اسلامی منچستر تماس گرفته بود که می‌خواهم دیداری با امام جماعت اینجا داشته باشم؛ می‌گفت: من دارم دکترای خودم را راجع به حضرت علی علیه السلام می‌نویسم. ایشان آمد و قدری صحبت کردیم. سؤالاتی که داشت مطرح کرد. در آخر گفت: من نمی‌خواهم مسلمان شوم، ولی اگر بخوام مسلمان شوم، شیعه می‌شوم؛ چون شما هر چه می‌گویید با عقل جور درمی‌آید و معنا دارد.

دکتر لکنهاوسن: مشهورترین و مهم‌ترین تفسیر شیعه درباره قرآن، *المیزان* است. بعد عقلی در سراسر این کتاب ملموس است. در خود فلسفه اسلامی هم با توجه به اینکه ابن سینا را شیعه حساب می‌کنیم، همه مورخان تاریخ فلسفه می‌گویند: یک ابتکار بزرگ ابن سینا مفهوم «عقل قدسی» است. این به خاطر توجه خاصی است که او به عقل داشت. حتی فلسفه‌های گوناگونی که توسط شیعیان به وجود آمده‌اند نیز توجه خاصی به عقل دارند. همچنین در عرفان نیز تأثیر عقل را می‌بینیم. ادیان دیگر هم عرفان دارند، حتی عرفان نظری و گاهی اوقات، عقل را در آن‌ها هم می‌بینیم، ولی نه به اندازه‌ای که شیعیان

در عرفان نظری به تعقل بها می‌دهند. حتی در معماری و هنر شیعیان هم این موضوع را می‌بینیم. به طور کلی، توجه خاصی به اموری می‌شود که به نوعی باید از عقل استفاده گردد؛ مثل استفاده از طرح‌های هندسی در معماری.

دکتر فنائی: تأثیر عقل‌گرایی شیعه را در تمام شاخه‌ها و شعب علوم اسلامی می‌توان دید. در فلسفه، این امر به صورت نیرومندی حضور دارد. عقل‌گرایی خود یکی از علل رشد فلسفه در ایران و در دنیای شیعی است؛ به ویژه این امر پس از مآلصدرارونق بیشتری یافت. یکی از علل رشد تفکر فلسفی در شیعه، وجود تعالیم عقلانی در سخنان ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشد. خود آن‌ها در مباحثاتشان، استدلال عقلی می‌کردند. سخنان حکمت‌آمیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه، به ویژه در باب توحید و صفات خدا، هر خواننده‌ای را به تأمل نظری در الهیات وامی‌دارد. توحید صدوق و سایر جوامع روایی نیز همین‌طورند. دعا‌های شیعی، خود مجالی شده‌اند برای تأملات نظری درباره خدا، جهان و انسان. از این رو، شرح‌هایی که بر نهج‌البلاغه و اصول کافی و سایر منابع شیعی از سوی علمای شیعه نگاشته شده‌اند، به عرصه‌هایی برای نظریه‌پردازی‌های عقلانی بدل شده‌اند. برای فهم کلام معصوم، مفسر و شارح چاره‌ای ندارد جز به کارگیری عقل. برای مثال، شرح مآلصدرار بر اصول کافی از این نظر قابل توجه است. تفاسیر قرآن نیز چنین‌اند. تفسیر مآلصدرار و نیز تفسیرالمیزان سرشار از مباحث فلسفی‌اند.

در علم کلام شیعی نیز گرایش عقلی قوی است. اوج این عقل‌گرایی را در خواجه نصیرالدین طوسی و در کتاب تجرید الاعتقاد او می‌بینیم که به متن کلاسیک شیعه در کلام تبدیل گردیده است. علم اصول فقه عرصه‌ای دیگر برای شکوفایی تفکر عقلانی شیعی است. در علم اصول، مباحث فلسفی منطقی و زبان‌شناسانه بسیاری را می‌بینیم که از دقت‌های فوق‌العاده‌ای برخوردارند.

دکتر شمالی: مرحوم علامه طباطبائی در کتاب شیعه در اسلام مطلبی در این زمینه دارند که بخصوص با توجه به آشنایی ایشان با علوم گوناگون اسلامی - به گونه‌ای که در همه زمینه‌ها فرد متخصصی است - این مطلب از ایشان جالب است؛ ایشان به نقش علمای

شیعه در فلسفه اسلامی اشاره می‌کند و بعد می‌فرماید: این نقش فقط در فلسفه نبوده، در دیگر علوم عقلی هم بوده است. برای مثال، در ریاضیات؛ مثال می‌زند که خواجه نصیر یا بیرجندی ریاضی دانان مهم شیعه بودند. در حکمت الهی یا فلسفه الهی، ایشان می‌گوید: اگر کسی بخواهد نقش شیعه را بفهمد، باید افکار خواجه نصیر، مآصدرا، میرداماد و شمس‌الدین ترکه را با افراد قبل از آن‌ها مقایسه کند تا ببیند این‌ها چقدر افکارشان تفاوت دارد با افکار کسانی که قبل از این‌ها وجود داشتند.

جنبه دیگری که به نظر بنده جالب است اینکه در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام - که این هم دست‌کم تا حدی متأثر از بحث عقل‌گرایی است - ما یک نظام فکری خیلی منسجم و یک پارچه داریم؛ یعنی عقاید، کلام، فلسفه، عرفان و فقه همه با هم متجانس هستند. و به نظر من، بخشی از این مرهون عقل است، وگرنه اگر انسان فقط بخواهد نقل‌گرا باشد، اینجا حرف می‌زند، آنجا یک برداشت دیگر می‌کند... و حرف‌هایش پراکنده می‌شوند. اما عقل می‌آید نظام درست می‌کند. البته اصل این مسئله از خود دین است، ولی این خیلی مؤثر است که انسان لوازم این‌ها را بگیرد و با هم سازگار کند؛ مثلاً، در بحث‌ها، در عین حال که یک بحث کاملاً کلامی است، بحث عرفانی هم هست و عرفان در آنجا دقیقاً می‌تواند پشتیبان کلام ما باشد.

فرض کنید در بحث وحی و عصمت در کنفرانسی که در تابستان ۱۳۸۲ درباره «عرفان شیعی و کاتولیکی» داشتیم، در یکی از نشست‌ها، راجع به «عصمت» بحث پیش آمد. برخی از شرکت‌کنندگان مسیحی گفتند: اگر ما قایل شویم به اینکه حضرت ابراهیم علیه‌السلام خطاها و نقص‌هایی داشته است، برای ما بهتر می‌تواند الگو باشد؛ چون او هم یک انسان است و قصور و تقصیرهایی دارد. در این باره صحبت کردیم. من گفتم: اگر آن‌ها در بعضی جهات کارشان اشکال وجود داشته باشد، نقش الگو بودن خود را از دست می‌دهند؛ چون هر جا که من خوشم نمی‌آید، می‌گویم اینجا حضرت ابراهیم علیه‌السلام اشتباه کرده است. علاوه بر این، از لحاظ عرفانی هم کسی که می‌خواهد پیغمبر شود، نمی‌تواند یک انسان معمولی باشد که هم گناه می‌کند و هم روحش آمادگی داشته باشد که بتواند وحی را دریافت کند. پس از جلسه، یکی از استادان کالج لندن، که پروتستان بود، گفت: چیزی که

برای من خیلی جالب است - البته بیشتر آشنایی من با اسلام سنی بوده - این است که شما در تفکر تان نظام مند هستید. هر چه می‌گویید در نظام فکری تان جای مشخصی دارد و همه آن‌ها با هم چفت و بست می‌شوند؛ می‌گفت: ولی ما این جور نظامی نداریم. و من فکر می‌کنم این چیز مهمی است و قطعاً بخشی از آن به خاطر همین عقلی‌گرایی است. **دکتر فنائی:** تأثیر عقل‌گرایی بر تفکر شیعه همیشه به شکل مستقیم نبوده، بلکه گاهی به صورت غیر مستقیم بوده است؛ مثلاً، یکی از عناصری که آگاهانه یا ناآگاهانه در انتخاب و گزینش روایات تأثیر می‌گذاشته، جنبه عقلانی آن‌ها بوده است. منابع روایی همچون دریایی حاوی انبوهی از روایات هستند. گاهی غواص این دریا به فراخور ذائقه‌اش روایاتی را برمی‌گزیند و آن‌ها را مورد تأمل و شرح قرار می‌دهد. مفسر یا فقیه گاهی در بین چندین روایت ممکن و در دسترس، آن‌ها را که با عقل سازگارترند انتخاب می‌کند و بدین سان، عقل‌گرایی در فهم دینی‌اش اثر می‌گذارد.

دکتر شمالی: بحث «نظام در تفکر عقلانی شیعه» یکی از چیزهایی است که می‌توان به آن توجه خاصی کرد و آن را در غیر مذهب شیعه کمتر می‌توان یافت؛ اینکه کسی هم فقیه باشد، هم فیلسوف. ممکن است کسی هم فقیه باشد، هم متکلم، ولی اینکه هم فقیه باشد و هم فیلسوف، یا هم عارف باشد و هم ریاضی‌دان، در غیر مکتب شیعه یافت نمی‌شود؛ مثلاً، شخصیتی مثل امام خمینی علیه السلام، استاد و مدرّس فلسفه بود، در عین حال، مرجع هم بود. کمتر یافت می‌شود که کسی فیلسوف باشد، فقیه هم باشد. این نشان می‌دهد که نظام فکری شیعه جوری است که این‌ها را تحمل کرده، با یکدیگر سازگار می‌کند. البته ما محدودیت‌های عقلی هم داریم و سخنان ما به هیچ وجه، به این معنا نیست که ما بگوییم عقل کافی است و جانشین وحی می‌شود و ما را از آن بی‌نیاز می‌کند، بلکه بحث این است که عقل حجت خداست و یک راه شناخت است. مسلماً دامنه‌ای دارد و با عقل نمی‌توان به همه جا رسید. ما به وحی نیاز داریم. ولی با عقل هم می‌توانیم از وحی استفاده کنیم. انسانی که دیوانه باشد و عقل نداشته باشد نمی‌تواند هیچ استفاده‌ای از وحی بکند.

بحث دیگری که هست درباره «رابطه بین عقل و قلب» است. در متون ما، چه درجه اول و چه متون نوشته شده توسط علمای اسلامی و به ویژه عرفا، در این باره بحث شده

است. گاهی ممکن است کسی تصور کند که چون بعضی از عرفا - مثلاً - از عقل و استدلال مذمت کرده‌اند و از «دل» سخن به میان آورده‌اند، معنایش بی‌اعتنایی به عقل است. این‌طور نیست، بلکه این معنای خاصی دارد که باید به آن پرداخت. آن را در فرصت دیگری مطرح می‌کنیم.

بحث جالب دیگری که بخصوص شهید مطهری مطرح کرده‌اند، «مزاحم‌های عقل» است؛ یعنی چیزهایی که از آیات قرآن استفاده می‌شود که مانع درست اندیشیدن و درست نتیجه‌گیری کردن انسان‌ها می‌شوند و این خیلی جالب است؛ مثلاً، در منطق، معمولاً بحث «مغالطات» مطرح است. ولی من ندیدم جایی، کسی بیاید و بگوید که خودخواهی و خودپرستی باعث می‌شود که انسان اشتباه کند و درست فکر نکند؛ چون آن‌ها بیشتر به جوانب صوری قضیه توجه می‌کنند.

مطلب دیگر اینکه ما در فقه، قایل به تقلید هستیم. اما این مسئله‌ای کاملاً عقلی است و جایی که - به اصطلاح - عقل تجویز می‌کند، باید به متخصص رجوع نمود. اما در بحث‌های اعتقادی که هر کس باید یقین داشته باشد، نمی‌توان تقلید کرد. بله، در بحث‌های اعتقادی تخصصی می‌توان تقلید کرد و از اسلام‌شناس سؤال نمود. چقدر دقیق است! در اعتقادات، بعضی جاها می‌توان تقلید کرد، بعضی جاها نمی‌توان. در احکام عملی نیز غیر مجتهد تقلید می‌کند، ولی مجتهد نمی‌تواند تقلید کند و تقلید بر او حرام است؛ یعنی نه تنها تقلید بر او لازم نیست، بلکه بر او حرام است؛ باید خودش فکر کند، نمی‌تواند بگوید: فلانی مرجع بزرگی است، پس من فکرم را تعطیل می‌کنم. از او تقلید می‌کنم، این‌ها مسائلی هستند که باید به آن‌ها پرداخت.

دکتر فنائی: نکته‌ای که در اینجا لازم می‌دانم تأکید نمایم این است که عقل مطلق نیست، بلکه مانند خود انسان محدود و آسیب‌پذیر است. ما در فهم دینی، به تعقل نیاز داریم و عقل ما را به دین می‌رساند. اما عقل به هدایت دین نیز محتاج است. پس از اینکه عقل ما را به ایمان رساند، دین عقل ما را در مسیر درست هدایت می‌کند، آن را از گمراهی و سردرگمی نجات می‌دهد و در مسیر مستقیم و طریق حقیقت راهنمایی می‌کند. فیلسوف مادی و فیلسوف الهی هر دو فیلسوفند و از عقل استفاده می‌کنند، اما یکی به آب می‌رسد

و دیگری به سراب. نور عقل محدود است و بسیاری از چاله‌ها و چاه‌های پیش‌روی انسان را نمی‌بیند. دین عقل را به سرزمین‌هایی می‌برد که عقل به تنهایی ممکن است نتواند به آن عرصه‌ها برسد. اینکه حیات پس از مرگی هست و کیفیت و نحوه وجود و سرنوشت آدمی در جهان دیگر چگونه است، چیزی نیست که عقل به تنهایی بتواند این راه دشوار را بدون لغزش طی کند. معارف دینی بسیاری از حقایق را در اختیار عقل قرار می‌دهند، آن‌گاه عقل برای آن‌ها استدلال و توجیه عقلانی پیدا می‌کند؛ مانند حیات پس از مرگ، وجود ملائکه و مراتب عوالم هستی.

دکتر لگنهاوسن: خود همین بحثی که ما داریم شاهی برای همین حرف است. در مذاهب دیگر کمتر مشاهده می‌شود که کسی بخواهد بحثی درباره میزان اهمیت عقل در مذهب خود داشته باشد. چیزی که در میان شیعیان افتخار ماست این است که ما عقل را بسیار مهم می‌دانیم. شیعیان دوست دارند همدیگر را از مباحث مربوط به عقل مطلع کنند. ادیان دیگر عقل را به این اندازه قشنگ نمی‌بینند. آن‌ها دوست دارند بیشتر حالت تعبیدی داشته باشند و معتقدند که نباید به چیزی که این ابزار - ناقص - می‌گوید، گوش کنند، در حالیکه شیعیان این‌طور نیستند.

دکتر فناشی: جالب اینجاست که بحث «رابطه عقل و دین» در تشیع یک بحث جدید نیست که تحت تأثیر فضای عقل‌گرایانه معاصر و فرهنگ زمانه ما شکل گرفته باشد، بلکه از بدو پیدایش اسلام و در مراحل گوناگون فکر شیعی، این بحث مطرح بوده است. نقش عقل در اعتقادات یا دخالت عقل در فهم فقهی، دارای قدمتی است به درازی تاریخ خود تشیع، و این هماهنگی جوهری عقل و وحی از نظرگاه شیعی را نشان می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر. ک: محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵، روایت ۲۲.

2. Faculty.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۰، روایت ۱.

۴. همان.

۵. نهج البلاغه، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، باب ۱۰۴، ص ۲۶۹.